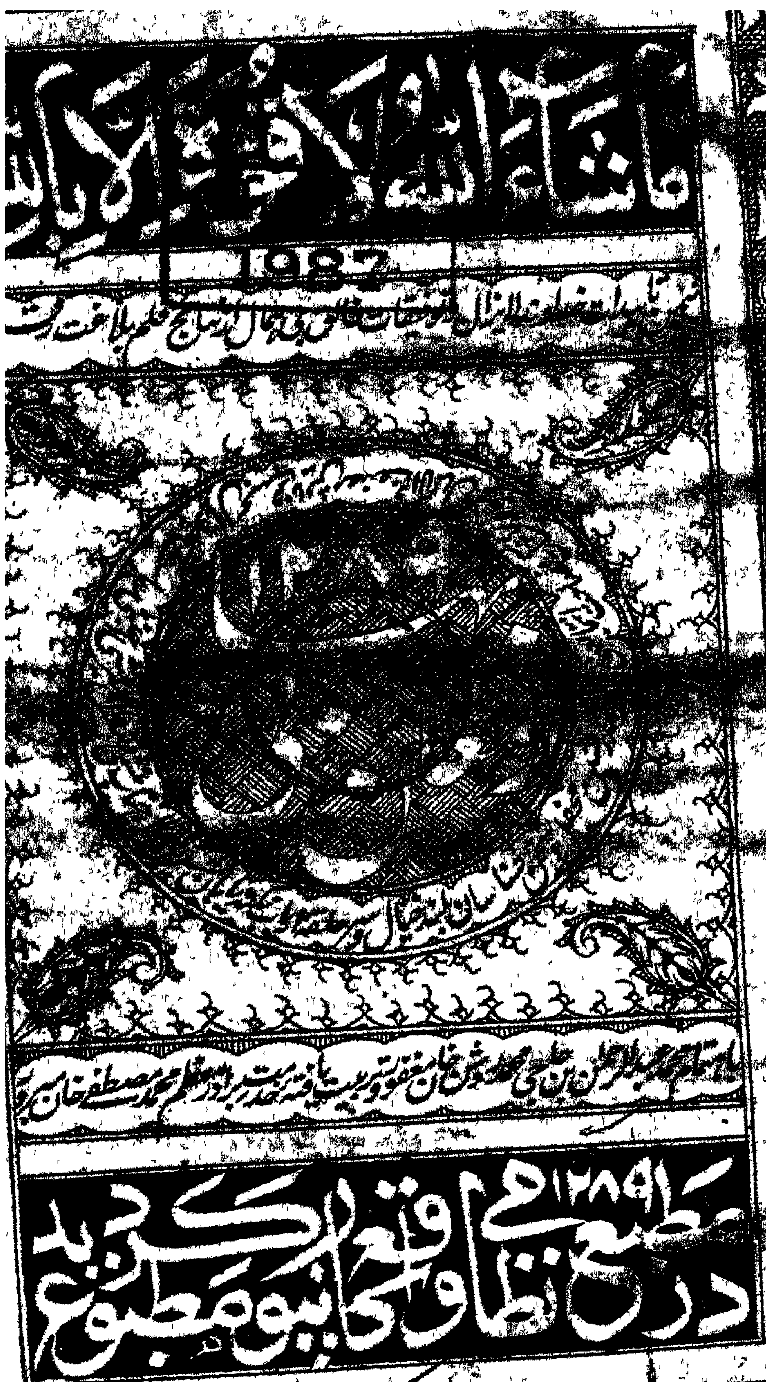
1822/5





در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۸۹ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس قادر قدیری راسزاست که بقدرت کاملهٔ خود دنیا و ما فیها بامر کن از کتم عدم بعرصهٔ شهود رسانید + و انسان ضعیف البنیان را از شرافت دانش و بینش بخلعت و لقد کرمنا بنی آدم مخلع گردانید

اما بعد خوشه چین خرمن ارباب سخن هیچمیز ذره تمثال پربهودیال مدرس دوم نورمل اسکول یعنی مدرسهٔ تعلیم المعلمین دهلی بر آئینه ضمیر منیر والا فطرتان مکشوف میگرداند که درین زمان مسرت توامان از عنایات ایزد جهان آفرین

وتفضلات جامع المتفرقین جناب قبلۂ امانی و آمال منشی دیدہ یال میر منشی
ایجنسی بھوپال برادر حقیقی خاکسار و تلمیذ مولانا امام بخش صہبائی از چھاونی
سیہور علاقۂ ایجنٹی بھوپال بتقریب شادی فرزند دلبند خود اعنی عزیز تر
از جان ستودہ خصال لالہ شنکر دیال تشریف فرمای دہلی شدہ بودند
روزی بضمن سیر کتب فارسیہ نظم و نثر بستۂ برادر صاحب ممدوح افتاد
چون آن بستہ را بر کشادم دیدم کہ چند اوراق مکاتیب کہ محتشم الیہ
اکثر باحبا و اعزا و بعض رقائم کہ بمضمون شوقیہ و تہنیت وغیرہ
بفرمایش صاحب ایجنٹ بہادر بھوپال بر رؤسای آنجا تحریر فرمودہ
پراگندہ افتادہ اند بخاطر فاتر این ہیچمیرز رسید کہ اگر این مسودات پریشان
بشیرازۂ جمعیت ہیئت مجموعی یابند ہر آینہ درین دار ناپایدار یادگار
و باعث انبساط خاطر دوستان محبت شعار خواہد بود لہذا اجزای

پریشان را جمع نموده بنسبت جمع و طبوع طبایع روزگار نگاشته بتا لب طبع در آورده و نام آن ارمغان لجی بها نهادم امید از سخنوران زبان و منشیان دوران نیست که بنظر فیض اثر مطالعه این اوراق نمایند و جامع و مصنف را بدعای خیر یاد فرمایند

سواد مکتوبیکه بتعریف موسم بهار و بطلب دوستی مع دست اشعار نوشته اند

صحن بستان ذوق بخش صحبت یاران خوشست	وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوشست

امروز بتقاضای موسم گل صریر خامه همصفیر نغمه بلبل ست + و بتاثیر فصل بهار صفحه نامه همقماش رنگین پیرهنی گل + چهره گلزار از سبزه و سنبل آیینه خط و زلف مرغوله مویان + و نهال چمن از کثرت بار نمونه بر آمدن سرو قامت سمن بویان + مقابل فرش مخمل سبزه اطلس آسمان از غبار سحاب گرد آلود + و محاذی آب صافی سیلاب چشمه آفتاب از خطوط شعاعی خسک اندود +

سحاب ہر ساعت بسانِ میزبانانِ مہمان نواز بر چشم غنودگانِ بزم چمن از
ترشح گلاب افشانده + و نسیم ہر دم چون مسیحای جان بخش در قالب
پژمردگانِ ایامِ خزان از شگفتن جانِ تازه دمانده + از رطوبت ہوا
مزاج یبوست زدگان سرشارِ تر دماغی + و از خرمیِ فضا غنچهٔ دل
غنچه طبعان صورت نمای شگفته ایاغی + با گران قیمتیِ گلهای بوستان
لعل آبدار بدخشان سبک سنگ + و با زمردرنگیِ اوراق درختان
فیروزهٔ قیمتیِ نیشاپور شکسته رنگ + شفیقم غلطان فسرین گشترن تابی ست
که از رشکِ آن آب گوهر وضع خشکی میدہد + و شعوخی رنگ لاله و گل
نه تابی ست که از غیرتِ آن رنگ شفق زبام بلند فرو میریزد + بلبل
برمنابر اغصان از نغمه سرائی مصروف خطبه خوانیِ سلطان بهار +
و بهار بدارالضرب بستان از گل بسکهٔ مسکوکهٔ اشرفی زدن مینازد +

از جلوهٔ رقص طاوسان پردهٔ چشم نظارگیان پردهٔ فانوس خیال آیین +
و از رنگریزی اثر نغمات بلبلان دامن گوش سامعان آیینهٔ تمثال رنگین +
تختهٔ ارغوان جگر گوشگان بدخشان را از کم رنگی برخاک حسرت غلطیده +
و خیابان نسرین نتیجهٔ ابر نیسان را از بی آبی غریق دریای خجالت گردیده +
باصره بتماشای رنگین رخسار گل شفق سامان + و سامعه باستماع نغمات
رنگین بلبل گل بداماں + از سر خوشی هوا ساغر گل لبریز شراب + و از
جوشش نغمه ریشهٔ سنبل تار رباب + خامه بمیامن توصیف گل چون
نیچهٔ تقطیر گلاب معطر + و دوات از غالیه بیزی ستایش نسیم بسان طبلهٔ عطار
معنبر + نامه از فیض توصیف نسرین و نسترن چون کاغذ سر شیشهٔ
گلاب نکهت فروش + و قلمدان از زمین بمیان داشتن قلم مشکین رقم
مدح ریحان با نکهت نافه هم آغوش + منشی رنگین رقم بهار باصلاح

خطِ گلزار مصروف + وطفلِ نوآموزِ غنچه بسبق خوانیِ بوستان مالوف +
میخواران بیتاب بگلگشتِ زعفران زار از جوشِ خندهٔ نشاطِ گریهٔ
بیصبری را از خود فراموش کرده + وساقیان بمهر تماشای آبشار
از سورت نشاء محبت به پیاپی پیمودن بادهٔ کامرانی در جوش آمده +
نرگس در راهِ حریفانِ مخمور بگوشهٔ چشم نگران + وسوسن بذکرِ شب نشینیهای
ساقیانِ مسرور بادہ زبان رطب اللسان + بسازگاری آب وهوا
آتشِ گل با قطرهٔ شبنم گرمجوش + واز توافقِ اضداد گریهٔ ابر با خندهٔ
برق هم آغوش + ارغوان درمیان ریحان برقیست از ابرِ سیاه تابان +
وگل بخیابانِ سنبل یاقوتیست درحلقهٔ نیلم درخشان + عکسِ سبزه
وسمهٔ ابروی سیلاب + وداغ لاله مردمکِ دیدهٔ حباب + رتبهٔ نشو ونما
آنقدر بلند فتاده که خار در پا خلیده از گوشهٔ دستار گل نروپانده +

وگرمی بازار بهار آن مایه بترقی نه پیوسته که دود شمع از شاخ خشک
غنچهٔ سوسن نماند + آز فیض نمو چه عجب که چون بید مشک نافه از شاخ آهو
گل کند + واز تاثیر هوا چه شگفت که بسان ریشهٔ سنبل عنبر از طبلهٔ عطار
ببالیدگی دم زند + قطره را در آغوش نسرین بر آب گوهر ناز + وشبنم را
از عکس سوسن بر تاب نیلم زبان دراز + آز شوخی رنگ ارغوان لعل
پیکانی زخم خوردهٔ خدنگ حسرت + واز آبداری گلنار یاقوت رمانی
افروختهٔ آتش غیرت + زهی موسم گل که هر شوق آماده از ان مصروف
بزم آرائیست + وخهی اوان بهار که هر طالب عیش دران سرگرم
انجمن پیرائی + بلبل بطلبگاری هم صفیران چمن نغمه سراست + وگل
بسر ورافزائی نرگس مخمور جام پیمای + در هر طرف چمن زمزمهٔ مسرت سامعه نواز +
وهر گوشهٔ گلشن گلبانگ شادی بلند آواز + حبذا بخت سبزه

که بهمین قدم و فیض لزوم انجمن آرائی از غایت ارجمندی ارزش فرش مروّج
پذیرد + و خوشا طالع ارجمند گلزاری که بفیضان بزم پیرائی بهار مقدمے
از فرط سرخروئی رنگ لعل بدخشان گیرد + خوشا که درین اوان بهار توامان
چشم تماشا بمینا کاری در و دشت کشاده آید + و بدا که از سیر چمن
و فضای گلشن دامن از صحبت احباب فراچیده شود + یارب بهوای
لاله و گل بادهٔ دوستگانی پیمودن نصیب یاران و دوستان باد

در تهنیت کشایش گرهٔ آمال و افتتاح ابواب اقبال یعنی سالگرهٔ نواب شاهجهان بیگم صاحبه رئیسه بهوپال از طرف صاحب اجنت بهادر

رباعی

بکشاد حق از جبین آمال گره
برداشت ز سر رشتهٔ اقبال گره
خواهم ز خدا که رشتهٔ عمر شریف
محکم باشد همیشه از سالگره

وجشن جمشیدی محو تماشای صبح و شام مخلص بی‌ریا هر صبح و مسا

سپاس گزار جناب کبریاست که بعهد خجستهٔ اخلاص کیش هم بآن مشفقه

تکلیفی از مکارهٔ زمان نرسید و هم هیچ چشمی از چشم روزگار صورت

ملالی برأی العین ندید بکمال آرزومندی و صداقت ولی کف دعا

تابکف الخضیب ارست که آفرینندهٔ مهر و ماه همچو این سال فرخنده مآل

هزار سال جشن جمشیدی این تقریب سعید مسرت و منبعث سور و سرور گردانا د
کناد

و هندسی دوران عقود رشتهٔ سالگرهٔ آن مهر سپهر مروت را از شمار نجوم افزون تر

سپاس یاد آوری شکر عیادت بیماری مجدت

اخوت پناهی منشی بندرابن صاحب محافظ دفتر کلکٹری مظفر نگر

لفظ عیادت ارچه بشکل عبادت است	لیکن بنقطه زعبادت زیادت است

بعد تقدیم آداب عبودیت کہ چہرہ کشای جوہر فدویت و صیقل پرداز
آیینۂ عقیدت ست بعرض جوہر مدعا می پردازد و تمثال مطلب را
عکس افگن ضمیر منیر میسازد آگرچہ از تکلیف ضرب پا کہ بتقاضای قسمت
باین سراپا عجز وانکسار از دست صدمۂ علیحدگی اسپ رسیدہ
درین مدت مدید بمقتضیہ ترسیل یک عریضہ نپرداختہ ام مگر چون
درعین اشتداد بیماری نامۂ نامی بدرستی شکستگی دل کار مومیائی
فرمود ہر دم نفس را نوا سنج نغمات شکر و ثنا ساختہ ام آیزد ذو الجلال
کہ موسس اساس جاہ و جلال ست پایۂ علو مراتب و اقبال
آن مجمع مراحم و افضال را باین استفسار حال پاشکستگان کہ بزبان
خامہ فرمودہ اند پایدار دارد و ہمین مرہم بخشی دلریشان کہ از بیاض
نامۂ مکرمت سواد تاثیر مرہم کافوری ارزانی داشتہ اند چشم زخمی

بمناصب کام انجام رسانا د + هر چند سرگذشت تکلیفی که از ضرب پا
برداشته ام موقوف عرض رسانیدن تکلیف دهی و رنج افزائی
طبع گرامی ملازمان از حد گذرانیدن ست مگر بنظر رفع انتظار
بگزارش مختصری از حال خودمی پردازم که باستخوان انوی راست
از کج رفتاری فلک دوّار ضرب شدید رسیده بود که طاقت برداشتن
قدمی نمیداشتم و از اندک تحریک اتفاقی صدمهٔ جانگسل می برداشتم
یکماه کامل پایم حسب تجویز ڈاکتر صاحب شیرازه بند تخته مانده
تا اجزای عصب و عروق بجمعیت کلی صورت شیرازگی یافت
اکنون صحت کامل دارم و بی دستیاری عصا میگردم اگرچه از ضعف و
ناتوانی هنوز صفای رفتار نیست مگر چون نقاهت از فروع بیماریست
هرگاه اصل بیماری باستیصال رسید فرعش نیز منقطع خواهد گردید +

در رسید ادویه و تفسار قیمت آن بیکی از رفقای حکیم احسن الله خان صاحب

بعد آرزوی استفادهٔ معجون مواصلت که بهترین مفرحات طبیعت است مشهود ضمیر موالفت تخمیر باد صحیفهٔ محبت عنوان مع نسخه جوارش جالینوس واجزای آن در عین انتظار و ناتوانیها رسید و طبیعت ابرای رفع علالت وحصول طاقت سرمایهٔ طمانینت و تقویت رسانید مشفقا بتصور بهمرسی ادویه در سیهور از دکان عطاری که با وجود بیخبرد و عدم استطاعت حکمت در طبابت دم عیسوی ولاف افلاطونی میزند و درین ملک نا پرسان و سادهٔ حکمت اچون مسند حکومت عامل کاهل بیرونقی میسیهر از ان شفیق کرمفرما درخواست نسخه کرده بودم مگر چون آن مجموعهٔ محبت و وفاق بکمال اشفاق اجزای آن از

بھوپال لطف فرمودند فکر جزئی بطمانینت کلی و بفکری مبدل گردید و آن بفکری و طمانینت توجہات دلی آن مہربان را بوجوہ کامل رنگ افروز چہرۂ ثبوت گردانید + اگرچہ در پذیرفتن تحفۂ احباب کہ بمزید خلوص محبت و وثوق مودت صدور یابد تخصیص دستدن تبرکی کہ از گنجینۂ فیوض مسیحائی باشد دامن کشیدن و بساط تامل آراستن طبیعت را از انبساط دستکامی و استفاضۂ برکات گرامی مضیق محروم و ناکامی انداختن ست + و باستفسار قیمت و وائیکہ از فیض اندراج نسخۂ متبرکہ بنقد جان و حاصل بحر و کان ارزش نپذیرد لب کشودن عقل را از نزدیکی بساط ادب مقام شناسی دور ساختن ست + لیکن چون خیال و گمان این امر جلوہ افروز یقین کلی ست کہ آن مہربان ادویۂ نسخۂ مذکورہ بضرورت خاکساران دکانداران بھوپال علیحدہ

بصرف زر خریده اند اگر باعلام قیمتش مبادرت رود بیجا بنظر نے آید
ترصد که از کمال بی تکلفی قیمت ادویه حواله قلم فرمایند که بخدمت گرامی
ملازمان برای رسانیدن دکان عطاران رسانیده آید خاکسار را در استعمال
و تصرف اشیائیکه از قماش خاص عنایات دولتخانه حکیم صاحب و آن شفیق باشد
باقتضای اتحاد و یگانگی عذری نیست مگر در رسیدن چیزیکه بصرف زر
جداگانه از جای غیر آید البته مقام گفتگوست امید که باطلاع دهی قیمتش بار منت
بر دوش جان ناتوان نهند و تکلف و تامل ادرین باب تابه مداخلت ندهند

بجناب محمد طهابای زمان افلاطون دوران حکیم محمد حسن الله خان صاحب تحریر یافت

در ینولا انچه بگوش نیاز نیوش و بمطالعه دیده محو دیدار میرسد تحیر و تحسر خاطرم
میفزاید یعنی از زبان صادر و وارد عموما و از تحریر مشفقی میر برهان الدین صاحب

خصوصاً و تصدیقاً دریافت گردید که حضرت از بھوپال براه دوراھه غیره
بالا بالا بسیهور تشریف می برند مهجور الخدمت را همچنان محروم مایوس
میگذارند و از تقریر معتبری مانع تشریف آوری اینجا تصور تکلف و تکلیف
خاکسار معلوم بوده است مخدوما از خادم بیریا از روز تشریف آوری
خدام درین ملک مالوه چه تکلف بظهور رسیده و از پیشکش ماحضر غریبانه
چه زیر بار بیم گردیده که گرامی ملازمان خیال آن میفرمایند سبحان الله بنده
خصوصیت اندیش از عدم استطاعت خدمتگذاری سر بگریبان انفعال است
و خدمت ناگزارده اش عروج فرمای بلندی اقبال اگر هنگام ذوق افروزی
سابقه جناب بمقام سیهور رسیده انستم که ترسیل ماحضر محقر حقیر پیشگاه ضمیر
منیر صورت تکلف خواهد نمود و مانع حصول نعمت ملازمت آینده
خواهد بود بارسال آن مایه مختصر مبادرت نمیکردم و دوستی و فیض حضوری

مستفیض بوده زنگ ربای مائدهٔ خاص میمانم که آن زنگ ربائی منتج حصول
نعمت مواصلت حال میشد و ترسیل آن مایهٔ قلیل باعث تکلف کثیر
متصور نمیگردید امید که بمقتضای وفور عنایات دلی همین راه سهو
ضرور عزم دهلی فرمایند و درین ملک بیگانه از رسم یگانگی گرامی ملازمان
که عبارت از عطیهٔ نعمت ملازمت است محروم نگذارند که جان باختهٔ تمنای
دیدار فائض الانوار را بفاصلهٔ دو سه قدم مایوس گذاشتن و عمدا عزم
بالا بالا و راه فصل قلیل سهو را اختیار ساختن بر خالب که طریق پسندیدهٔ
گرامی ملازمان نخواهد بود نیازکیش از ملازمت انگریزی عدیم الفرصتیها
که مدام ضیق فرصت و قحط رخصت میباشد بحضوری خدمت معذور ماند
ورنه درین عرصه مدت صدبار بریابی ملازمت میشدم امید که گزارش کمترین
باصرار و استبداد تصور فرموده ضرور بسهو تشریف آرند زیاده ازین صداع افزائی

بعالیخدمت منشیان زمان زبدۂ کملای دوران محبت و اتحاد دراتحاد مخزن پنڈت دھرم نراین صاحب میر منشی ریذیڈنٹی اندور

گرامی صحیفۂ الطاف آمود بپاسخ ضراعت ناجیات ممنون بنده نوازیها فرمود و اندرزی سودمند که هم بزبان خامۂ نصیحت نگار و هم بلسان مرلی سنگه خدمتگار حواله بود سرمایۂ انتباه و آگهی افزود مخدوما از ابتدای ملازمی طریقۂ سلامت روی اختیار کرده ام و بهمین جادۂ صواب پای استقلال فشرده اگرچه کمینها دائما درکمین دل آزاری و مفسده پردازی میباشند و ازکمان طبع نیتی سهم شکایت بیجا بهر سو میگذارند مگر چون راستی مستوجب عین رضای خدا است سهام ایذا رسانی دشمنان خود در چشم بدبینان شان پیکان میسپارند شعر

راستی موجب رضای خداست	کس ندیدم که گم شد از ره راست

درینولا اتهامی ناحق که شخصی مفتری بحضور حاکم حق شناس آنجا پیش
کرده بود از تحریر سرکاری پیرایهٔ وضاحت پوشید و ہمانوقت جوابی
که مصقل آیینهٔ صداقت خاکسار و محتوی غبار و زنگ خباثت آن
بدکردار باشد جلوه افروز حسن تحریر گردید یقین که از مضامین حقیقت تضمینش
تمثال صدق و صفا به مرآت ضمیر منیر صورت ارتسام یابد

ایضاً بنام نامی منشی دهرم نراین صاحب میر منشی رزیڈنٹی اندور

جوڑی مروارید آبدار و غلطان بهترین نتیجهٔ حسن سعی و تلاش ملازمان
در عین انتظار که صدف گوش منتظر گوهر بیهای آواز وصولش بود نقطهٔ دایرهٔ
انتظار گردید و طبع بیقرار را بمرکز طمانیت و تسکین رسانید امید که از پسندیدگی
آن مخزن عنایت و کرم لاله بدری داس خزانچی اطلاع فرمایند تا از قیمتش آگاه ساخته

وصل نمایند یا قوت رسیجا تلاش مکنم یقین که نتیجۂ تلاش بحصول آن بی خبری باید

ایضاً بنام منشی دھرم نراین صاحب میر منشی ریذیڈنٹی اندور

نسخۂ قول فیصل حضرت اوستادی مولوی امام بخش صہبائی درعین نگرانی و بی شغلی که جان حزین در آرزوی شغلۂ سیرش بود نزدم رسید گر از علالت طبع بعرض جوہر شکر گزاری و منت پذیری مقصر ماندم نسخۂ قول فیصل که ہر صفحہ اش از جولان طبع دو شہسوار معرکۂ سخن میدان رزم مخاصمت ست و از بزم آرائی مصلحت حضرت صہبائی بساط انبساط مصالحت بی تصنع نسخۂ مذکور از جوش صہبای مضامین رنگین میخانۂ آرزوست و از رحیق دلائل رافع اعتراض مسرت بخش جویای لطف جستجو داد انصاف باید داد و از سر حق نباید گذشت که صہبائی انصاف دوست رعایت احدی

از متخاصمین نفرموده + و گوی سبقت از منصفان جهان در ربوده داور مطلق

جزای خیر این فیصلهٔ حق به روح صهبائی عادل مزاج ارزانی و تصانیف

اورا یادگار و باقی تا یوم القیام درین جهان فانی دارا د

بسپاس گزاری عطیهٔ تاریخ ولادت برخوردار شنکر دیال

به برادر صاحب والا مناقب منشی کنجبهاری لال صاحب

نامهٔ مکرمت آمود سرمایهٔ اعزاز و پایهٔ سرفرازیم افزود + و عقد گوهر آبدار

تاریخی که هر رشتهٔ سطور نامه جلوهٔ ید بیضا می نمود + دل آرزومند را کلیم آسا

محو تماشا فرمود + زهی خوش قماشی الفاظ که شاهد معنی لباس آنرا

خلعت دارائی هفت اقلیم پسندیدگی می فزاید و خهی بلند پایگی معانی

که قصر الفاظ بفرود آن سر تفاخر بفرق فرقدان میرساند بی تصنع

واغراق مادۂ تاریخی خوشتر ازان به پیشگاه خیال جلوه می نماید و ناظورۂ
معنی بهتر ازان از حجلۂ فکر نقاب نمیکشاید موزون طبعان گرانمایه هرچند مادۂ
تاریخها بر طبق اظهار میگذارند مقابل گرانمایگی آن در پلۂ عدل وزنی ندارند
و غواصان بحر سخن هرچند بدریای فکر دست و پا میزنند گوهری بدارتر ازان بر نمی آرند

سواد مکتوبیکه بمولوی محمد نواز صاحب مدرس اول مدرسه هوشنگ آباد نگارش یافت

مخدوم بنده نواز مولوی محمد نواز صاحب سلامت دیوان غ و ق که از عذوبت
کلام چون کاغذ قند شکر آمیز است و از نمکینی استعارات چون طعنۂ حاسدان
بر زخم منکران نمک ریز بخدمت خدام مخدوم الانام میرسانم و امید آن دارم
که مسودات این روشن سواد بیاض هیچمدانی اگر مستفیض با نوار نظر فیض اثر بوده باشند
بدست حامل عریضه از لطف فرمودن آن سراپا عجز و انکسار را سرمایۂ اعزاز بخشند

دیباچهٔ که بر رسالهٔ قواعد تصویر مولفهٔ نواب غوث محمد خان صاحب بهادر
والی ریاست جاوره بفرمایش مولوی محمد صدر الدین خان صاحب
وکیل دربار اندور تعینهٔ اجنٹی بهوپال تحریر یافت

حمدی که سرلوح دیباچهٔ تحریر مخطوط انظار قبول آراید + وسپاسی که صفحهٔ آغاز تقریر را از لعل سرخروئی رنگینی گل ارزانی فرماید + مصور عدیم المثالی را سزاوارست که باوراق لیل ونهار شبیه صباحت آگین صبح نقشی از سفیداب قدرت اوست + وصورت ملاحت آمیز لیلائی شام جلوه رنگی از نیلاب صنعت اوست + صفحهٔ زمین از بهار آرائی حدیقه طراز لطفش روکش نگارخانهٔ سپهر برین + ولوح آسمان از اقتباس انوار افضالش روشنی بخش ظلمتکدهٔ زمین + پشت گرمی مهرش کارگاه

فرودین را رشک نگارستان چین کرده + وگرمی هنگامهٔ تهمتن وشکیبا
طوفان را در آغوش جهنم پرورده + و درودی که رخسار شاهد بیان را غازه پیرایی
نماید + و حسن گلوسوز معانی را نقاب از چهره برگشاید + درخور آن خورشید
سپهر رسالتست که شب شبیه شق القمر از تحریک ناخن هلال تماشایش
چهره کشای فضائل کمالست + و نسخهٔ ایجاد تکوین از بلندی پایهٔ
معراجش جلوه افروز مدارج جلال + اما بعد آیینه صفا مشربان
عکس پذیر تمثال تغافل نهاد مباد که صورت نمای معنی کمال +
غازه پیرای چهرهٔ جمال + رنگ آمیز تصویر امارت + زنگ زدای
آیینهٔ ایالت موجد موشگافیهای صنائع تصویر مخترع نقوش
بدائع حسن تدبیر عمدهٔ امرای عظیم الشان محتشم الدوله نواب غوث محمد خان
والی گلشن آباد جاوره رسالهٔ مختصری جامع قواعد صورت طرازی

که با یجاد حکمای فرنگ بمعه امداد قلم و آمیزش رنگ نقش ظهور میگیرد

و صرف مصالح تدبیر از آینه صفای حسن عمل صورت انعکاس می پذیرد

بنا بر تسهیل عمل و اقفان این فن دشوار و آسانی تعلیم شائقان این صنعت

نادره کار تالیف فرموده اند در ینولا مولوی صاحب کاشف دقائق

معقول و منقول واقف حقائق فروع و اصول عندلیب گلستان

رنگین بیانی طوطی شکرستان شیرین زبانی مصقل آینه محبت واضع

آیین مروت صدر نشین مجالس عز و تمکین مولوی محمد صدر الدین خان

با متثال فرمان اجب لا ذعان تمثال طبع رساله مذکور را بر صفحه روزگار

مرتسم نمودند و مشتاقان صنائع تصویر را از بدائع معنوی مطلع فرمودند

یارب تا زمین و آسمان از گلهای بوقلمون ریاحین ثوابت و سیاره محسود زمین نگارین

مرقعات یکدیگر ست این رساله دلپذیر علی الدوام مشهود و نفع رسان فهمی شعور باد

در مبارکباد سالگره از طرف صاحب اجنٹ بہادر

بنام نامی نواب شاهجهان بیگم صاحبه رئیسه بهوپال

کشایش گره مدعا مبارک باد	ثمر فشانی نخل دعا مبارک باد

نسیم بهارستان صدق وصفا شمیم بوستان محبت و ولا اعنی نگارین نامه بهار آسا معطر برایحه مسرت سالگره آن مشفقه کرمفرما نقابی از رخ فرّ فروردین برداشته گلزمین ورود را فردوس نمود نمود و نکهتی از روائح بهجت رسانیده پیوست زدگان انتظار را تر طیب دماغ تمنا افزود و دندانه سین سالگره کلیدیست برای کشود ابواب اطمینان و جیم این جشن مسرت هلال عیدیست جهت انبساط طبع مشتاقان لله الحمد که از سنین عمر شریف سال سی وسوم باصناف خیر وخوبی

حلیهٔ تمامی دربر کشید + و سال سی و چهارم بآلاف خرمی و کامرانی نغمهٔ بهروزی و شادمانی بگوش آرزو دمید + مطرب خامه از نوای صریر بزمزمهٔ تهنیت نغمه سرا + و سازنامه از تار سطور نغمهٔ مبارکباد تر صدا + آنچه از قلم دعا بر می آید مدارات درازی عمر آن یگانهٔ آفاق ست + و هر چه از پردهٔ ثنا نج میکشاید نغمات مدح آن مخزن اشفاق + آفرینندهٔ مهر و ماه همچو این سال فرخنده مآل انعقاد بزم کیقبادی را باین تقریب سعید تا دور مشتری باعث سرور موفور گردانا د + و محاسب دوران عقود رشتهٔ سالگره آن بدر منیر سپهر مودت از شمار ستاره افزونتر کناد +

اشک ریزی قلم ضرعهت رقم تعزیت خاتون عصمت نشان جناب مولوی محمد حسین خان صاحب هجر تخلص ناظم عدالت اندور

باستماع حادثهٔ هوش ربا و واقعهٔ جانفرسا یعنی رحلت فرمودن بانوی

عصمت نشان آن مخدوم ارادت کیشان ازین جهان گذران
بعالم جاودان حسرت و تاسفی که بر دل وحشت منزل هجوم آورده
و بتصور آلام و افکار آن مکرم نیازمندان رنج و اندوهی که پیرامون
خاطر حلقه زده خارج از احاطهٔ حد و قیاس ست افسوس صد افسوس
که تندباد این حادثه گلشن جمعیت خاطر را برگ و بار فرو ریخت و دست
جور این سانحه شیرازهٔ مهمات خانگی را رشتهٔ نظام از هم گسیخت اگرچه
ناوک رنج و الم زخمی بدل و جگر نرسانیده که بمرهم صبر تدبیر اندمالش
توان نمود و بهجوم کلفت و غم اجزای حواس آنچنان پریشان
نساخته که رشتهٔ شکیب صرف شیرازهٔ جمعیت آن تواند بود لیکن
چون درین دار ناپایدار احدی را اختیاری بجز بی اختیاری
و کسی را چارهٔ غیر از بیکسی و ناچاری نداده اند ناگزیر طریقهٔ صبوری

مسلوک بهر نا صبوریست٭ چون گریه وزاری را بدفع مکروهات نمانده
و رنج و بیقراری را بطریق دفع حوادث گذری نیست بی اختیار و طوع
تسلیم و رضا مختار بهر ذی شعور و ناشکوریست٭ مترصد که خدام مخدوم الانام
بر مشیت ایزدی و احکام قضا و قدر شکیبائی اختیار فرمایند٭ ایزد غفار ان
مغفوره را بفقد مغفرت و رحمت ارزانی کناد٭ و بنعمای خلد برین متمتع گرداناد٭

سواد مکتوبیکه بتشکر استفسار آشوب چشم بدوستی تحریر یافت

محبت نامه اتحاد آمود که سواد حروفش سرمه چشم تمنا و بیاض بین السطورش
چشمه محبت نما بود بابستدراک آشوب چشم و دیگر عوارض این سراپا دیده
اشتیاق وصول اشفاق آورده کحل الجواهر بدیده رمد رسیده انتظار کشیا
و تمثال خلوص محبت را جلوه افروز صفحه ظهور گردانید٭ ایزد ذوالجلال

آن محض بینش و عین دانش را باین نگرانی احوال دوستان از چشم زخم دوران محفوظ دارد و باین صفای دلی و اتحاد معنوی از گرد و غبار مکروهات روزگار آشوبی بدیدهٔ دوربین آن بینش اندوز دوران مرساناد

در تهنیت عطا شدن تمغای سٹار آف انڈیا یعنی ستارهٔ هند از شاه ثریا جاه ملکهٔ معظمهٔ انگلستان بنواب سکندر بیگم صاحبه بہادر والیهٔ بهوپال از طرف صاحب

کوکب رخشان سپهر مودت بل مهر تابان سمای محبت اعنی نامه مسرت افزا مملو مضامین صدق و صفا مشعر انعقاد محفل نشاط بتقریب تهنیت تشبیب تقدیم شکر و سپاس تمغای سٹار آف انڈیا عطیهٔ حضور فیض معمور حضرت ملکهٔ معظمهٔ رفیع الدرجهٔ انگلستان و ایمای رسیدن اخلاص مندان انجمن بهار مسکن از افق وصول طلوع فرموده عالم دوستی و اتحاد را

تجلی کدهٔ فروغ مسرت گردانید + و منتظران مجلس نشاط را از ظلمت انتظار
جلوهٔ نوید شادمانیها رسانید از انجا که تقدیم لوازم حسن عبودیت و اقدام
مراسم خلوص عقیدت که از محاسن سجایای انسانی و از عمدهٔ محاصل
زندگانی ست بدرگاه خالق جهان و مبدع زمین و زمان گوناگون
رحمت و مکرمت رنگ ورود میریزد + و آثار آن باحراز نوائل عطایا
و حصول مناصب والا از اعطاف و الطاف حضرت شاهی ظل اللهی
حسن ظهور می پذیرد + حصول تمغای ستار آف انڈیا از شاه ثریا جاه
بآن مشفق منشای اصناف سرور و تادیهٔ شکر آن بر ذمتی که پیش نهاد
ضمیر حق شناس فرموده اند خیلی مستحسن و ضرور بود آفرینندهٔ مهر و ماه
منصب عالیهٔ اختر هند بنام نامی آن مشفق تا دور مشتری بسعادت
و فرخندگی قائم داراد + و سمای اوج مراتب آن ذات عالی درجات را

از ثوابت اینچنین مناصب جلیل رشک سپهر گردانا د + اخلاص شعار
بکمال طیب خاطر عازم شمول محفل ست انشاء الله تعالی بزمان
معهود مسعود شریک بزم مسرت بوده ذخیره اندوز شادمانیها خواهد گردید

مبارکباد شادی میان یار محمد خان صاحب بهادر صاحبزاده میان
فوجدار محمد خان صاحب بهادر خلف نواب سکندر بیگم صاحبه زینت بهوپال از طرف جناب صاحب بهادر

گلدستهٔ بوستان صدق و صفا یعنی نامهٔ مسرت انتما که ترتیب الفاظش چون در ستے
صفوف ارباب انجمن زیبا + و بیاض بین السطورش برنگ وسعت و خوش
فضای صحن چمن نشاط افزا بود مبشر تقریب شادی طومی کوکب رخشان
سپهر ایالت و امارت چشم و چراغ دودمان حشمت و جلالت یعنی صاحبزادهٔ
ستوده خصال سعادت توامان میان یار محمد خان فرزند دلبند آنمهربان

وحسن انعقاد یافتن جشن شادمانی بتقریب میمنت تشییب و ییامی شمول اخلاص مند

تا آن محفل خلدمشاکل رنگ حصول ریخته بهم اتحاد را رنگین و چمن وداد را

نزهت آگین گردانید + و از ریاحین الفاظ محبت که بر شاخسار سطور نامه

شگفته و شاداب بود رائحهٔ سرور موفور بمشام آرزو رسانید + ایزد ذو الجلال

قران السعدین دولت و اقبال یعنی ازدواج میمنت امتزاج عروس

با صاحبزادهٔ والا تبار مطلع فروغ سعادت و همایونی کناد + و این جشن

مسرت و شادمانی بجمیع منتسبان دودمان حشمت و کامرانی مبارک و مسعود

گرداناد + ایمائیکه درباب سیدن دوستدار بمحفل ابتهاج منزل سرلوح

دیباچهٔ تحریریست دلیل فرط محبت و نشان مزید الفت ست فی الواقع

آرزوی اخلاص مشربان صداقت پرست غیر ازین نمیباشد که هنگام

گرمی هنگامهٔ مسرت با بادهٔ پیمایان صاف مصافات رحیق دوستکامی

پیمایند و از نشاء خلت و صفای طرفین سروری روح افزا کیفیتی انبساط پیرا بقلوب محبت حاصل نمایند + دوستدار بطیب خاطر آرزومند بزم شادی دیدن و مشتاق نغمهٔ بهجت و شادمانی شنیدنست + اگر اشتداد گرما از رشحات باران رفع میگردد و کثرت بارش مانع رہ پیمائیها نمیشود مخلص بهر پا یکمال انبساط خاطر شریک جشن شادی خواهد شد ترصد که دوستی دوست را مدام سرخوش نشاء آرزوی اینچنین تقریبات مسرت دانسته بتحریر آن و خیریت مزاج تودد امتزاج مسرور میفرموده باشند +

بنام نامی نواب سکندر بیگم صاحبه رئیسه بهوپال

از طرف صاحب اجنٹ بهادر رسید کتاب مساحت بهوپال

چون کارگزاران قضا و قدر خواهند که عنان حکمرانی ریاستی بدست

والاجاهی سپارند + وحفظ وامان ملکی بحمایت عالی تباری واگذارند

اول فهم و فراستش را قوتی میدهند که دشواری هرگونه مهمات از موشگافی

ونکته دانیش بآسانی میگراید + وگره فروبستهٔ فلاح وآسایش رعایا

باندک تحریک ناخن تدبیرش میکشاید + للّٰه الحمد که سرمایهٔ فروغ دانش که نزاول

رؤسای عالیمقدار باشد آن مشفقه را از روز ازل بدامن حصول ست

ودولت حسن تدبیر که اقتدار حکومت فرمانروایان بیفزاید آن مکرمه را

بخزینهٔ وصول + درینولا نسخهٔ کتاب مساحت شرقی هر سه ضلع مع

گوشوارهٔ ریاست بهوپال که هر یک فردی از افراد نتیجهٔ تدابیر پسندیدهٔ

آن مشفقه بنظر تماشائیان جلوه گرست بذریعهٔ مهربانی نامهٔ رنگ افروز

وصول گردید حسب الایمای آن صاحبه بعد داشت یک جلد بدفتر اعلی

دو تا نقشجات مع خرائط اسمی جناب نواب گورنر جنرل بهادر وصاحب

اجنٹ بہادر سنٹرل انڈیا سمت اندور ارسال داشته ام یقین کہ بملاحظہ
نقشجات مذکور از حضور صاحبان محتشم الیہ آن مشفقہ کہ در عدالت و
فراست عدیل و سہیم ندارند داد محنت و سعی دریابند فی الحقیقت
آن مکرمہ در اختراع تدبیرات نظم و نسق ریاست بھوپال مساعی جمیلہ
بکار بردہ اند + ناظم کون و مکان بحسن انتظام آن منتظم دوران و نہ بروز رونق
بھوپال افزاید + و آن مکرمہ از زیادہ ازین بارے آداد دہی خوش نظمی ارزانی و ماید

عرضداشت بنام نامی نواب شاہجہان بیگم صاحبہ رئیسۂ بھوپال تہنیت جشن صدر نشینی

شفقہ خاص کرامت اختصاص مشعر انعقاد جشن شادمانی بتقریب جلوس فرمودن
آن مشفقی چار بالش دولت و اقبال بر و سادۂ ریاست بھوپال وارد شاد
حضوری خیر سگال با آن محفل فردوس تمثال شرف صدور ارزانی داشتہ

فرق عقیدت کیش را باوج فرقدان رسانید، و نقد مسرت و کامرانی
ذخیرۂ دامن حصول گردانید، کمترین عقیدت گزین را امر و بہجت
و انبساطی ازین نوید مسرت جاوید حاصل گردیده کہ شاید خسرو پرویز را
بدست آمدن گنج باد آورد اینقدر نقد خرمی بکف نرسیده باشد، اگرچہ از حادثہ
ہوش ربا یعنی رحلت فرمودن نواب سکندر بیگم صاحبہ محسنۂ قدیمہ خود
ازین جہان گذران بعالم جاودان رنج و اندوہی کہ بخاطر فاتر ہجوم آورده
مستغنی از شرح و بیان، و اکنون تحریک سلسلۂ ذکرش بجگر خراشی
و جانفرسائی دردمندان سوہان تیز دندان، مگر چون تمکن حضور فیض گنجور
بر وسادۂ جانشینی والدۂ مغفوره مثل بازگشت حق بمرکز خود صورت
بست جمیع حسرت و پریشانی کہ جاگزین خاطر بود بجمعیت و کامرانی
مبدل گشت، اکنون خیر اندیش آن ملکۂ دوران را باستحقاق موزونی

بر منصب ریاست حکمران و همچو آن رئیسه متصفه بصفات عدل و جهان
بر مفارق بندگان و خیر اندیشان قدردان و فیض رسان می بیند +
و دل محزون و بیقرار را بصبر و شکیبائی تسکینی داده از درگاه الٰهی عمر طبیعی
آن سکندر صفات میخواهد و همین وظیفه شبا روزی موظف میباشد که اگر
شمع بزم سروری از صرصر فنا خاموش شد چراغی که نور دیدهٔ همان
شمع منیر و بنور خرد سر آمد روسای روشن ضمیر ست بروغن طالع سکندری
و رشتهٔ طول عمر خضری روشن و منور باد شعر تا بود زندگی خضر بگیتی
جاوید + سبز باد اچمن عمر تو از آب بقا + خیر اندیش قدیم بکمال
بهجت و انبساط باین تقریب سعید عازم حضوری دربار ست انشاء الله تعالیٰ
هم کاب ظفر انتساب صاحب اجنٹ بهادر بار شمول جشن شادمانی
و ذخیرهٔ اندوز نشاط موفور و انشراح نامحصور خواهد گردید + امید از

فضل و کرم آنست که چنانکه جناب بیگم صاحب محبت آرام عبودیت گزین را
خیر اندیش خاص تصور میفرمودند همچنان آن قدردان عالیشان نیز
یکی از دولتخواهان خیر سگال خود بدولت و اقبال تصور فرموده دائما
اظهار شفقت و مرحمت مبذول حال این داعی دولت خواهند فرمود
و این خیرخواه همی بدستور سابق بلکه زیاده از آن مصروف لوازم خیر اندیشی
و جانفشانی و باین دعای خیر مستدعی بجناب سبحانی ست که این
جشن جمشیدی و بزم کیقبادی بآن نوشابه دوران و جمیع منتسبان
والا دودمان مبارک و مسعود گرداند و بجلوس آن زینت مسند جاه و جلال
بر اورنگ راست بحصول باعث هزارگونه بهبود خلائق و رضامندی خالق گرداناد

غالیه سائی قلم مشکین رقم عنبر شمائل عطر مونیا مجموعه محبت و
اتحاد منشی درگا پرشاد منشی دار الحکومت شاهجهان آباد

نسیم بہار اخلاق سامی چون دم عیسوی جان در قالب بیجا نہا میدمد
وشمیم بوستان اشفاق ہر نفس بسان طبلہ عطار دماغ اتحاد را معطر میکند
این عطر مال دامن اخلاص نیز میخواہد کہ بوی نیاز قلبی خلوص باطنی بمشام
یاد سامی رساند و فراموشی ملاقات کہ بایام تعطیل عبث تعجب ست از ان
خاطر عاطر بر گرداند لہذا قدری عطر موتیا کہ از تحائف بھوپال ست بعالی خدمت
ارسال مینماید و بامید قبول صد نافہ مسرت بر روی مشام محبت میکشاید

نغمہ سنجی بلبل دستانسرای خامہ بحکایت عدم رسیدن
گرامی صحائف برادر صاحب قبلہ منشی کشوری لال صاحب وکیل بیگانہ

از زمان ممتد ہمای ہمایون نامہ سایہ بال و رود عاطفت بر فرق ارادت کیشان
مبسوط نفرمودہ و عندلیب خامہ اعجاز رقم بنغمات شفقت سبحان بخشی

مهجور الخدمتان منقار نکشوده + طبع عقیدت سرشت هر دم گوش بر آواز صریر قلم و آرزومند اعزاز بخشی نامهٔ مرحمت قم ست + اگرچه تقاضیه کوته قلمیهای من دراز لائق آن نگذاشته که بورود گرامی نامجات مورد مکارم و مراحم شوم بایرای رفع ندامت و پشیمانی بتحریر عریضه انکسار مبادرت کنم مگر چون عفو و عطای بزرگان زیاده از سهو و خطای خردان ست امید که بپاداش قصور عدم ترسیل ضراعت نامجات از ورود شفقت آمود گرامی ملاطفات محروم نفرمایند + و از نوید خیریت سویت مزاج اقدس و خدمات لائقه باسرع اوقات سرمایهٔ اعزاز و مباهات افزایند

نقش پردازی قلم مانی رقم بستایش شبیه تمثال برادر عزیز پر چهوملی

شبیه دلپذیر و تصویر بی نظیر آن صورت نمای معنی سعادت نوری بدیده

دیدار طلب رسانید و دل مشتاق را که بشوق لقای مسرت انتما بیتاب بود
بجمال مهر تمثال مطمئن گردانید فی الحقیقت منشی شیو نراین بصورت کشئی
آنعزیز صورت کمال و تمثال عدیم المثالی را جلوۂ ظهور داده اند و بر
شائقان فن تصویر آئینۂ حیرت نما نهاده از فروغ شبیهی که از شگفته روئی
رو کش نگار خانۂ چین باشد ابیست و تصویریکه از گرم بازاری خود چهرۂ مانی و بهزاد
بعرق خجالت شوید همین تماشای این ارژنگ مانی اگرچه طبع مشتاق را سرور و فور
حاصل گردید مگر شوق معانقۂ جسمانی آنطرف حد و قیاس رسید اکنون آرزوی
دلی اینست که چنانکه از مشاهدۂ این شبیه لذیذ صورت طمانینت و تسکین پیش
نظر ست همچنان ز دود تر دیدار اصلی صاحب شبیه نور افزای دیدۂ منتظر گردد

سواد مکتوبی که باطلاع فتحیابی سرکار انگلشیه بملک حبش
از طرف صاحب ایجنٹ بهادر بنام ناتی فی اسکندریه بیگم جنابا

رئیسهٔ بهوپال و دیگر رسومی متعلقهٔ اجنبی تقاوت القاب و آداب نوشتهٔ شد

هرگاه کارگزاران قضا و قدر میخواهند که شقاوت سرشتی را طوق لعنت ابد
بگردن اندازند و نیل رو سیاهی جاوید قشقهٔ پیشانی او سازند نخستین او را
ارتکاب فعل قبیح و اختیار ظلم صریح اتفاق می افتد مصداق این مقال
آنکه شاه حبش باغوای تیره بختی و سیاه روزی سلسله جنبان شرارت
و فساد و مهیج غبار بغی و عناد گشته از بیمهری و سیاه دلی صاحب بزیدنت
و دیگر صاحبان فرنگ مقیم حبش را از ایاب و ذهاب باز داشته بود از
سرکار دولتمدار انگلشیه با وجود نیروی سرپنجهٔ قهرمانی و قوت بازوی
اقبال سلیمانی اول بتقضای مراحم و تفضلات شاهنشاهی بر شحات
زلال نصائح و مواعظ آن غنودهٔ خواب غفلت را انتباهی بآئین شاهم

مصلحت بنیاد هدایتی شده که بلا تعویق ودرنگ صاحبان فرنگ [illegible] از
حبس بیجای ملک حبش آزاد نماید و باستعفای جرائم بحضور معدلت ظهور
حضرت ملکهٔ معظمهٔ انگلستان و هندوستان دام سلطنتها جبین نیاز
فرساید. مگر آن خذلان مآل بر نصائح سودمند عمل نکرده از جادهٔ صواب
اطاعت و فرمانبرداری انحراف ورزید و قدم فرسای بوادی مخالفت
وسرکشی گردید چون تنبیه و تادیب آن سرگروه مخالفان از مستلزمات
نوامیس سلطنت عظمی و مفروضات آداب خلافت کبری بود جمعی
از عساکر منصور بسزادهی آن نکبت نشان و رهائی صاحبان
عظیم الشان بسرکردگی سر روبرٹ نیپر صاحب بهادر تعیین یافته
روانهٔ آنصوب نا صواب گشت و دران ملک کوهی که روی آب
چون آب روی شاه حبش مثال آئینهٔ فنا بود قطع مراحل صعب گذار

وتکالیف ناگوار گوارا نموده بمقام میگڈالا که شاه مخذول بر سریر مخالفت

مخالفت حکمران و صاحبان فرنگ ازشد اند آن جفا کار اسیر زندان

بودند بتاریخ نهم اپریل همعنان فتح و نصرت فائز منزل مقصود گردید

هرچند هنگام عبور فوج ظفر موج از جویبار متصله قلعه میگڈالا شاه حبش

بمدافعت و مزاحمت دقیقه از دقائق سعی نا مرعی نگذاشت مگر ازین

طرف مبارزان عرصه هیجا و هزبران بیشه وغا بکمال شجاعت و دلاوری

آتش افروز هنگامه حرب و پیکار شدند و درین کارزار که انموذج رستخیز

بود دو صد کس جانب دشمن از دست بهادران انگریزی مقتول گشتند و

یکهزار و دو صد نفر بگیرائی سپاه نصرت پناه گرفتار آمدند اگرچه عقبت گذاری

آن تبه کاران هما نوقت منظور جنود منصور نبود اما چون در همان جدال

وقتال آن روز قیامت اثر بانجام رسید و ظلمت شب مانع محاربت

گردید تعاقب آن گروه شقاوت پژوه بعمل نیامد و روز دوم آن یعنی
دهم اپریل سنه حال باقبال عدو مال دلاوران رستم جنگ و بهادران
ستیز آهنگ چند قلاع واقع جبال متصله میگدالا بمفاتیح فتح و نصرت
بکشادند و یکهزار و چهارصد سپاهیان شاه مخذول اسلحه خود پیش
سران انگلشیه نهادند و اجازت رفتن اماکن خود یافتند و شاه حبش
پیغام صلح رسانیده درباب سپردن اسیران بسرکار انگلشیه اقرار نمود
شامگاه دهم اپریل سنه حال شاه منکوب جمله محبوسان فرنج و مرین
واٹلی و صاحبان انگریزی را که مجموع آن شصت و یک کس ست بحضور
مسرور رسانید و بتاریخ یازدهم اپریل محرک سلسله دوستی گردید مگر
جواب یافت که با چنین بدعهد سست پیمان رابطه دوستی اتحاد
مربوط نمیتواند شد لازم که اسیران فوج خود را تفویض سرکار انگریزی نماید

بتعمیل این حکم قضا جریان چون آن شاه نکبت نشان قیدیان را
بسلامت سانید بناءً علیه فرمان ترحم عنوان شرف اصدار یافت که شاه
حبش قصاص و غیره سزای هلاکت نیابد مگر از ریاست خارج بوده بجای
دیگر مقیم گردد و معاشی برای او مقرر شود شاه خذلان پناه تجویز
گورنمنٹ منظور نکرده قرار بر فرار نهاد لیکن از مزاحمت فوج ظفر موج
تاب گریز نیافت و بتاریخ دوازدهم اپریل قلعه میگدالا از یورش
سپاه نصرت پناه مفتوح گردیده مع سی ضرب توپ بحیطه تصرف اولیای
دولت قاهره درآمد نعش آن شاه مخذول شامل کشتگان بنظر رسید
گویند که آن شقاوت نشان معاینه مداخلت سپاه کینه خواه اندرون
قلعه مرتکب خودکشی گردید این امر باعث کمال انبساط خاطر خیرخواهان
سرکار است که از لشکر ظفر پیکر انگریزی صرف پانزده کس و یک افسر مجروح شد

در آمد هی مقتول گشت و از گروه معاندان جمعی کثیر از آب شمشیر جرعهٔ فنا
چشیدند اکنون بعد این فتح نمایان جنود مسعود بنصرت و فیروزی معاودت
کرده می آیند و فوجی قلیل دران ملک تبه کاران استقامت میدارد چون
فتوحات دوستان باعث انشراح یکجهتان میباشد باندراج نامه و ترسیل
اشتهار گورنمنت مبنی مخلص نویدی مسرت افزا میرساند یقین که آن مشفقه
بدریافت این فتح مبین ذخیره اندوز شادمانی بوده شکر و سپاس ایزدی
بتقدیم خواهند رسانید و بدعای استدامت دولت ابد مدت سرکار
انگلشیه که ملجا و ماوای سلاطین روزگار است موظف خواهند گردید فقط

خاتمة الطبع بعد نگاری خداوندی جهتا پایوری خالق یکتا درین روزگار مسرت افزا
تحفهٔ مقبول ارباب صدق و صفا موسوم به ارمغان بی بها باهتمام امیدوار غفران محمد عبد الرحمن
بن حاجی محمد روشن خان مغفور در مطبع نظامی واقع کانپور غازهٔ اتمام برو مالیده حلیهٔ انطباع در بر کشید فقط

برای سند آنکه این کتاب از مطبوع مطبع نظامیست
مهر و دستخط مهتمم مطبع نیز آخر آن افزوده شد

محمد روشن خان

[illegible] بن حاجی محمد روشن خان [illegible]